

تعبیر جهان سوم نخستین بار توسط «آلفرد سوی» (A. Sauvy) اندیشمند فرانسوی در دوران جنگ سرد، به سال ۱۹۵۲ وارد فرهنگ سیاسی شد و رواج یافت. او این تعبیر را به تقلید از «دولت سوم» بکار برد. در انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)، اکثریت ملت که از طبقات و گروههای مختلف اجتماعی تشکیل یافته بود برای کسب حقوق خویش مبارزه می‌کرد، حقوقی که تا آنزمان توسط دو «دولت» یا دو طبقه مشخص اشراف و روحانیون غصب شده بود این اکثریت ملت می‌خواست در حقیقت به صورت دولت سوم شناخته شود. بر این مبنا در دوره جنگ سرد اصطلاح جهان سوم در مورد کشورهایی بکار برده شد که غیر متعهد بودند و به هیچ بلوک سیاسی پیوستگی نداشتند.

گروهی جهان سوم را به معنای یک نیروی سوم بیطرف، مرکب از کشورهای کم رشدی دانستند که در هیچیک از اتحادیه‌های نظامی وابسته به یکی از دو جبهه آمریکا و شوروی عضویت نداشتند. هر این تعریف کشورهای کم رشد سوسیالیستی جزئی از جهان سوم محسوب نمی‌شد.

رهبران چین نیز موجد نظریه‌ای شدند که به «ترسه جهان» معروف شد. در این دیدگاه جهان به سه بخش تقسیم می‌شود: جهان اول، جهان ابرقدرتها است. جهان دوم مرکب از کشورهای اروپایی و نیروهای بینابینی است که تحت سلطه جهان اول قرار دارند و در قبال جهان سوم نقش مسلط و مستمگر دارند. جهان سوم نیز در برگیرنده تمامی کشورهای باقیمانده است.

اگر انقلاب فرانسه را بدست تاریخ بسپاریم و نظریه رهبران چین را به کناری نهیم، در نگرشی دوباره به عرصه جهانی در می‌یابیم که با توجه به صحنه آرای کنونی، جهان سوم را می‌توان مرکب از کشورهای بی‌دانشی دانست که از نظر اقتصادی توسعه نیافته‌اند.

بر این اساس کشورها بر سه دسته‌اند:  
 ۱) کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری  
 ۲) کشورهای توسعه یافته سوسیالیستی (۳) سایر کشورها (کشورهای توسعه نیافته). این نظر به تعریف سازمان ملل بسیار نزدیک است؛ با این

امروزه در صحنه جهانی، شکافی عمیق، دو گروه از کشورها را بوجود آورده است. کشورهای پیشرفته و کشورهای عقب‌نگهداشته شده و با جهان سوم. شکاف موجود، «توسعه» است و فاصله توسعه یافتگی جهان پیشرفته و توسعه نیافتگی جهان سوم بطور روز افزونی بیشتر می‌شود.

توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم را با مسایل و مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی - فرهنگی و... بسیاری مواجه ساخته است و این معضلات خود بصورت موانعی بر سر راه حرکت سازنده و پویای جامعه در آمده است.

وجود و تداوم این روند، فاصله توسعه نیافتگی را به حدی خواهد رساند که بر کردن آن برای کشورهای جهان سوم ناممکن خواهد گردید. بویژه آنکه منابع و امکانات و توان این کشورها نیز دستخوش فرسایش و تضعیف شدید می‌باشد. بنابراین کشورهای جهان سوم در این سالهای آخر قرن ۲۰، حیاتی‌ترین و

## مقدمه‌ای بر

# معرفی کشورهای

## جهان سوم

حساس‌ترین دوران تاریخ خود را می‌گذرانند و چه بسا این آخرین فرصت این جوامع برای گذر از شکاف فوق باشد.

واقعیت فوق از یکسو و اینکه کشور مانیز مهر «جهان سومی بودن» را بر پیشانی خود دارد از سوی دیگر، ضرورت نگرشی مجدد به جهان سوم و مسایل و مشکلات آن، را فرا روی ما قرار می‌دهد.

آنچه این سلسله مطالب در پی آنست، معرفی و ارائه تصویری تا حد امکان دقیق از باره‌ای کشورهای جهان سوم می‌باشد و در این رهگذر خواهیم کوشید کامیابها و نامرادها، و با پیروزیها و شکستهای این کشورها را در تحقق اهدافشان نشان دهیم و از این تجارب در جهت تعیین و برنامه‌ریزی اهداف و خط‌مشی‌های آتی خود بهره گیریم.

پیش از پرداختن به معرفی این کشورها، لازم است تصویری کلی از ابعاد مختلف کل جهان سوم ارائه شود، که مطلب این شماره و شماره آینده، به عنوان مقدمه‌ای برای ورود به اصل کار، چنین تصویری را ارائه خواهد داد.

تفاوت که کشورهای توسعه نیافته سوسیالیستی را هم در زمره کشورهای جهان سوم می‌داند. سازمان ملل کشورها را به سه گروه تقسیم می‌کند:

۱) کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری  
۲) کشورهای سوسیالیستی (۳) سایر کشورها.  
کشورهای جهان سوم بر این مبنای ۴۸ درصد جمعیت و ۵۱ درصد مساحت کل جهان را در اختیار دارند.

«توسعه نیافتگی» در مباحث اقتصادی به دو صورت تعریف می‌شود. ۱. بر مبنای شاخصهای کمی که معمولاً محصول ناخالص ملی یا درآمد سرانه را به عنوان معیار مطرح می‌کنند. بر این اساس کشوری که میزان محصول ناخالص ملی یا درآمد سرانه اش از حد مشخصی کمتر باشد، کشوری «توسعه نیافته» تلقی می‌شود. البته برخی از اقتصاد دانان به جای استفاده از تنها یک شاخص کمی، به خصایص مشخصه دیگری نیز متوسل می‌شوند. این خصایص عبارتند از: الف) سطح پایین درآمد سرانه ب) وجود درصد بزرگی از جمعیت در بخش کشاورزی ج) سطح پایین تکنیک مورد استفاده در تولید د) سطح پایین آموزش ه) مقدار ناچیز تشکیل سرمایه. ۲) بر مبنای شاخصهای کمی و کیفی؛ دیدگاه نخست توسعه نیافتگی را در رابطه با «عوامل تولید» مورد توجه قرار می‌دهد و به روابط «مالکیت» و «توزیع» عنایتی ندارد. ولی در دیدگاه دوم، علاوه بر پیشبرد و گسترش «عوامل تولید» که تحت عنوان «رشد» مشخص می‌شود؛ به لزوم دگرگونیهای ساختی و سازمانی نیز تأکید می‌شود. مسلماً دیدگاه دوم جامعتر است؛ چرا که علاوه بر رشد اقتصادی، تغییرات ساختی و دگرگونی در روابط «مالکیت» و «توزیع» را نیز مورد توجه قرار می‌دهد و همین تغییرات ساختی است که زمینه و امکان دستیابی به «عدالت اجتماعی» را فراهم می‌سازد.

بنابراین «توسعه نیافتگی» را می‌توان عدم دستیابی یا اندک بودن میزان برخورداری از شاخصهای کمی و کیفی فوق الذکر دانست. این توسعه نیافتگی، مسایل و مشکلات واقعی را فرا روی کشورهای جهان سوم قرار داده و به ایجاد شکافی عمیق میان این کشورها و کشورهای پیشرفته منجر شده است. شکافی که بطور مزاییدی

عمیق می‌شود. در پایین‌ترین سطوح نیز کشورهایی قرار دارند که عنوان «توسعه نیافته‌ترین کشورها» را یدک می‌کنند. اینها جوامعی هستند که بلحاظ رشد و توسعه، از سه جهت با محدودیت مواجهند: ۱) تولید ناخالص داخلی سرانه‌ای معادل ۱۰۰ دلار یا کمتر از آن بر پایه قیمت‌های سال ۱۹۷۰ (۲) تولید صنعتی معادل ۱۰ درصد یا کمتر از آن نسبت به تولید ناخالص داخلی (۳) و شمار باسوادانی معادل ۲۰ درصد یا کمتر از آن به نسبت افراد ۱۵ ساله به بالا. در اینحال سایر کشورهای جهان سوم نیز وضعیت بهتری ندارند و در واقع ۴/۳ جمعیت جهان یعنی بیش از ۳ میلیارد نفر در شرایط نامناسب و بسیار فلاکت‌نازک بسر می‌برند. فقر مادی، سوء تغذیه و کمبود مواد غذایی، آموزش و بهداشت و درمان نارسا و مهمتر از همه ساخت اقتصادی در هم ریخته، سایه خود را بر سر این کشورها گسترده است و رشد اندک اقتصادی، امکانی برای تغییر این وضعیت فراهم نمی‌آورد. روابط اقتصادی بین المللی نیز دم به دم شرایط این کشورها را دشوارتر می‌سازد. کاهش روزافزون بهای مواد صادراتی کشورهای جهان سوم که عمده‌ترین منبع درآمد اکثر آنهاست، و افزایش سریع قیمت کالاهای صنعتی کشورهای پیشرفته سبب گردیده است که تراز پرداختهای این کشورها دستخوش کسری شدید و مزمن گردد، بنحویکه میزان بدهیهای جهان سوم به بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار بالغ گردیده است.

در رابطه با توسعه نیافتگی و وضعیت اسفبار کشورهای جهان سوم، نکته‌ای که بنهایت حائز اهمیت است اینکه؛ توسعه نیافتگی مرحله‌ای در روند عمومی تکامل جوامع بشری نیست که هر جامعه‌ای در زمانی از آن بگذرد؛ جوامع پیشرفته سرمایه‌داری از آن عبور کرده باشند و کشورهای جهان سوم نیز در آینده آن را پشت سر نهند. توسعه نیافتگی و توسعه یافتگی دو روی یک سکه‌اند و در واقع توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم نتیجه توسعه جوامع سرمایه‌داری غرب است که بدنبال یک رابطه نابرابر و سلطه‌آمیز حاصل شده است. بنابراین رهایی جهانی سوم از این مشکلات بسیار، در گرو قطع تمامی رشته‌های وابستگی به امپریالیسم می‌باشد.

علیرغم همه نابسامانها، چشم انداز تحولات آینده جهان سوم روشن بنظر می‌رسد. جهان سوم

دارای منابع و ثروتهای طبیعی سرشار است و نیروی انسانی عظیمی در آن وجود دارد. رشد خود آگاهی انسانی و آگاهیهای سیاسی - اجتماعی مردم جهان سوم این جوامع را قادر می‌سازد تا با تکیه بر منابع انسانی و مادی به بازسازی شرایط فروپاشیده و نابسامان خود همت گمارند. هم اکنون اوجگیری این رستاخیز عظیم پیشاپیش به چشم می‌خورد و حلقهای محروم سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکا می‌روند تا ناقوس مرگ استثمارگران را با طنینی هر چه باشکوهتر به صدا درآورند.

● در عرصه کنونی روابط بین الملل، جهان سوم را می‌توان مرگب از کشورهای دانست که از نظر اقتصادی، «توسعه نیافته» اند. بر این اساس کشورها بر سه دسته‌اند: کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری، کشورهای توسعه یافته سوسیالیستی، کشورهای توسعه نیافته.

● توسعه نیافتگی و توسعه یافتگی دو روی یک سکه‌اند و در واقع توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم نتیجه توسعه جوامع سرمایه‌داری غرب است که بدنبال یک رابطه نابرابر و سلطه‌آمیز حاصل شده است. بنابراین رهایی جهانی سوم از مشکلات ناشی از توسعه نیافتگی، در گرو قطع تمامی رشته‌های وابستگی به امپریالیسم می‌باشد.

### ■ ویژگیها و مشخصات جهان سوم

جهان سوم گستره‌ای است متلون، با تنوع بسیار زیاد. کشورهایی کوچک و بزرگ، فقیر و غنی و مردمانی با فرهنگها، نژادها، زبانها و ادیان گوناگون در آن بچشم می‌خورد. معهذاً در پس همه این تنوعات، وحدت و یکسانی بسیار نیز دیده می‌شود. در واقع بنظر می‌رسد این جوامع همه از طبیعت و سرشتی یکسان برخوردار گردیده‌اند.

ویژگیهای اقتصادی جهان سوم در واقع اشاره به مسائل مشکلات و نارسائیهای اقتصادی این کشورهاست. موارد متعددی را می‌توان برشمرد که عمده‌ترین آنها عبارتند از:

وابستگی اقتصادی — دوگانگی ساخت اقتصادی — ضعف علمی و تکنولوژیک — تولید مواد اولیه و خام به عنوان بخش اصلی فعالیت‌های صادراتی — واردات گسترده کالاهای ساخته شده — اقتصاد فاسالم کشاورزی — صنایع وابسته و ضعیف — تورم بی‌رویه معاملات غیرتولیدی و تجارت و بخش خدمات — پایین بودن سطح درآمد سرانه و توزیع ناعادلانه آن — مشکلات مربوط به تشکیل سرمایه و کمبود سرمایه‌گذاری — تخصیص نامناسب منابع تولید و عدم استفاده یا استفاده کم از منابع اقتصادی — بدهی روزافزون به کشورهای صنعتی پیشرفته — مشکلات مربوط به برنامه‌ریزی برای توسعه — کمبود نیروی انسانی ماهر و متخصص — پایین بودن سطح اشتغال و...

علیرغم استقلال «اسمی» که تبلیغ می‌شود اکثر کشورهای جهان سوم وابسته‌اند. این وابستگی در زمینه اقتصادی نیز مشهود است. وابستگی اقتصادی به این معناست که «تصمیم‌گیری برای فعالیتهای اقتصادی در داخل این کشورها انجام نمی‌گیرد و مرکز تصمیم‌گیری، خارج از اقتصاد این کشورهاست». به عبارت دیگر، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری در مورد اقتصاد داخلی متأثر از مقتضیات اقتصاد مسلط جهانی و امپریالیسم است. امروزه بخش مسلط اقتصادی در اکثر کشورهای جهان سوم، بخش «اقتصاد مدرن» است که بدون داشتن رابطه ارگانیک با «بخش سنتی» اقتصاد ملی، در ارتباط و در خدمت سرمایه‌داری جهانی می‌باشد. این امر منجر به دوگانگی ساخت اقتصادی این کشورها می‌شود و بصورت مانعی بر سر راه توسعه موزون و خودجوش اقتصاد آنها، قد علم می‌کند.

بدین ترتیب، تحولات اقتصادی کشور وابسته، بصورت تابعی از تحولات اقتصادی کشور «مادر»، در می‌آید.

علاوه بر این، اقتصاد وابسته مسائل و مشکلات دیگری را نیز در مقابل خود دارد: تک محصولی بودن — وابستگی به صدور مواد اولیه معدنی و کشاورزی — ضربه‌پذیری در مقابل

نوسانات بازارهای جهانی — وارد کردن کالاهای مصرفی و کالاهای مورد نیاز صنایع که ادامه کارشان به ادامه روند مذکور وابسته است — وارد کردن مواد غذایی و... از آن جمله‌اند.

در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، گذار از اقتصاد سنتی به اقتصاد پولی با پیشرفت فنی و بهبود شیوه‌های تولید کشاورزی و در نتیجه افزایش بهره‌وری همراه بوده است. در این روند نیروی کار آزاد شده و مازاد اقتصادی بوجود آمده در خدمت صنعتی شدن قرار گرفت. این تحول در کشورهای جهان سوم انجام نشده است. بخش اقتصاد مدرن بدون داشتن رابطه‌ای ارگانیک با بخش کشاورزی (بخش سنتی اقتصاد این کشورها) وارد این کشورها شد و به فعالیت پرداخت. در واقع رقابت محصولات صنعتی وارداتی بتدریج پیشوران محلی را از میدان بدر کرد و از شکل‌گیری صنعت محلی جلوگیری کرد. از سوی دیگر آزاد شدن کارگران بخش کشاورزی بدون آنکه دارای قدرت خرید باشند، خیل عظیمی از نیروی کار ارزان را فراهم آورد که این نیروی کار در خدمت سرمایه‌های خارجی نیازمند کارگر ارزان قرار گرفت. عمده فعالیت چنین صنایعی در بخشهای صادراتی مواد اولیه متمرکز گردید.

بنابراین صنایع موجود در جهان سوم، نه در خدمت منافع ملی و مردم این جوامع، بلکه در خدمت صنایع و سرمایه‌های بیگانه قرار دارند و ادامه کار آنها نیز روزه روزه روز بر میزان وابستگی این کشورها می‌افزاید.

کشاورزی عموماً بخش سنتی اقتصاد کشورهای جهان سوم را تشکیل می‌دهد. عدم پیشرفت فنی، نارسایی در روشهای تولیدی و... در کنار تراکم جمعیت میزان بهره‌وری را پایین آورده است و در نتیجه با سیر فقیرانی کشاورزی، نیروی کار زیادی از زمین رانده می‌شوند و به صورت بیکاران پنهان در می‌آیند که قدرت خرید چندانی ندارند و ناچار به سوی بخش مدرن اقتصاد یعنی صنایع وابسته و بخش خدمات گسیل می‌شوند.

به این ترتیب صنعت وابسته به فروپاشی و نابسامانی کشاورزی منجر می‌شود؛ در نتیجه کشاورزی که ۴۴ درصد از تولید ناخالص داخلی و ۸۳ درصد از امکانات اشتغال را در فقیرترین کشورها فراهم می‌کند، بگونه‌ای نیست که قادر به

تأمین مواد غذایی مورد نیاز مردم باشد. برآوردهایی در این رابطه نشان می‌دهد که این کشورها تا ۱۹۹۰، دست کم حدود ۲۰ میلیون تن کمبود مواد غذایی خواهند داشت که معادل ۱/۳ کل مصرف آنها خواهد بود.

رشد سرطانی بخش خدمات نیز از جمله مشکلات جهان سوم است. آزاد شدن نیروی کار در بخش کشاورزی بجای اینکه بسوی جذب در بخش صنعت و فعالیتهای تولیدی سیر کند، جذب فعالیتهایی می‌شود که ظاهراً بخش خدمات نام دارد ولی در اصل پوششی بر بیکاری پنهان است. این جمعیت در عین دارا بودن درآمد و تقاضا، مولد نیست و بنابراین موجب مشکلات بنیانی برای اقتصاد کشور می‌باشد. طبق آمار موجود، در ایران، طی ۲۰ سال یعنی از ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵، جمعیت شاغل در بخش خدمات از ۲۱/۸ درصد به ۳۲ درصد رسید در حالیکه در همین مدت و در بخش کشاورزی این رقم از ۵۸/۵ درصد به ۳۵/۳ درصد کاهش یافت. آمار سال ۱۳۶۵، در بخش خدمات ۴۵/۴ درصد و در بخش کشاورزی ۲۹/۱ درصد را نشان می‌دهد.

رابطه مبادلاتی نابرابر به ویژه در مورد کشورهایی که عمده‌ترین منبع درآمدشان تولید و صدور مواد خام و اولیه معدنی یا کشاورزی می‌باشند، سبب گردیده که درآمدهای این کشورها در سطحی پایین باقی بماند و علاوه بر ایجاد



اشکال در روند تشکیل سرمایه و سرمایه گذاریهای مولد، به بار بدهیهای خارجی این کشورها بیفزاید. یکی از نتایج نفوق و تسلط کشورهای رشد یافته در بازار جهان این است که در نتیجه نوسان قیمتها (افزایش قیمت کالاها ساخت شده کشورهای صنعتی و کاهش بهای صادرات عمدتاً تک محصولی جهان سوم بویژه در زمینه تولیدات کشاورزی)، «رابطه مبادلاتی» کشورهای توسعه نیافته، به ضرر آنها کاهش می یابد و زیانهای مهمی به این ممالک وارد می آورد.

اما شاید مهمترین معضل و مشکل کشورهای جهان سوم که بصورت مانعی بر سر راه کلیه فعالیتهای اقتصادی درآمده است، ضعف شدید تکنولوژیک این کشورها و انحصار تکنولوژی پیشرفته و مدرن در دست کشورهای توسعه یافته و صنعتی، بویژه کشورهای پیشرفته سرمایه داری می باشد. در جهان امروز و در عرصه کلیه برنامه های صنعتی، کشاورزی و خدماتی تکنولوژی از اهمیت بسیار برخوردار است و در حال حاضر چند کشور انحصار این تکنولوژی را بدست خود گرفته اند و در مقابل گروه عظیمی از کشورها و از جمله کشورهای جهان سوم از آن محرومند. سلطه انحصاری کشورهای پیشرفته سبب گردیده که از انتقال تکنولوژی به کشورهای توسعه نیافته نیز ممانعت به عمل آورند و این فرایند به کندی و دشواری صورت گیرد.



در این میان شرکتهای چند ملیتی در این تسلط بر تکنولوژی نقش شایان توجهی دارند. این امر باعث می شود که به هنگام انتقال تکنولوژی (اولاً) محدودیت های فراوان در زمینه های صادراتی همچون حجم و نوع صادرات و طرفهای تجاری بر کشورهای جهان سوم اعمال شود. ثانیاً تکنولوژی انتقال یافته معمولاً قدیمی و از رده خارج شده، می باشد. بعنوان مثال، براساس مطالعات بانک توسعه داخلی آمریکا حدود ۷۰ درصد از تکنولوژی وارداتی آمریکای لاتین از کشورهای پیشرفته سرمایه داری، قدیمی و کلاسیک بوده است. ثالثاً روند انتقال تکنولوژی به سنگین تر شدن بار بدهی های کشورهای جهان سوم منجر می شود. کل پرداخت این کشورها برای انتقال تکنولوژی در سال ۱۹۸۲ نزدیک به ۳۵ میلیارد دلار بوده است، و این در حالی است که بیش از ۱/۳ افزایش در دیون خارجی آنها در طی همین سال بوده است. رابعاً و نهایتاً اینکه تکنولوژی انتقال یافته توسط شرکتهای چند ملیتی، گاه با شرایط کشور میزبان تناسب چندانی ندارد و همین تکنولوژی نیز، معمولاً با چنان روشها و سیاستهایی انتقال می یابد که در پایان نتیجه ای جز تشدید وابستگی تکنولوژیک جهان سوم به کشورهای صنعتی پیشرفته ندارد. بدین ترتیب در شرایطی که شرکتهای چند ملیتی ۸۰ درصد تجارت تکنولوژی جهان را در دست دارند، چشم انداز انتقال سازنده و عادلانه تکنولوژی به کشورهای توسعه نیافته، از سوی این شرکتهای بسیار مهم و تیره به نظر می رسد. بنابراین در یک جمع بندی نهایی، اقتصاد حاکم بر جهان سوم را می توان اقتصادی وابسته، نابسامان، متشتت و در حال اضمحلال دانست که تنها در پرتو اراده ای سازنده و برنامه ریزی دقیق امکان رهایی از آن وجود دارد.

### ب) ویژگیهای سیاسی

تنوع و گوناگونی در عرصه سیاسی کشورهای جهان سوم کمتر از سایر عرصه ها نمی باشد. در اینجا نیز ما شاهد طیف وسیعی از جوامع مختلفی هستیم که رژیم ها و حکومت هایی با اشکال و عناوین متفاوت بر آنها مسلط اند. حکومت های نظامی، الیگارشسی، شبه دموکراتیک، سلطنتی، شیخ نشینی و... از این جمله اند. با اینهمه آن چه را که در مورد همه رژیم های سیاسی حاکم بر

کشورهای جهان سوم می توان ادعا نمود این است که این رژیمها در تحلیل نهایی عموماً دارای گرایشات استبدادی اند.

در واقع وجود حکومت هایی که طبق تشریفات معین پارلمانی زمام امور را در دست دارند و عنوان دموکراتیک را یدک می کشند، بخودی خود حاکی از وجود شالوده های سیاسی ملی و دموکراتیک نیست.

مسائل سیاسی کشورهای جهان سوم در دو بعد قابل بررسی است: داخلی و خارجی. در بعد داخلی وجود شالوده های سیاسی نامتناسب نمود بارزی دارد. مقصود از شالوده های نامتناسب سیاسی، تشکیلات سیاسی است که به مردم اجازه نمی دهد نقش مؤثر خود را در اداره جامعه ایفا کنند. به عبارت دیگر وجود حکومت های غیر ملی که علیرغم اراده اکثریت، امور مردم را در دست دارند، مانع از آن می شود که نیروهای خلاق ملت آزادانه در راه توسعه اقتصادی و ایجاد و تحکیم شالوده های متناسب و سازنده بکار افتد.

دستگاه سیاسی و حکومتی در کشورهای جهان سوم از ثبات اندکی برخوردار است. این عامل سبب می گردد که ما شاهد تغییر سریع شکل حکومت در این جوامع باشیم. این انتقال قدرت سیاسی از گروهی به گروه دیگر و تغییر شکل حکومت اکثراً از طریق انتخابات واقعی و مراجعه به آراء مردم صورت نمی گیرد بلکه معمولاً از راه های غیر قانونی چون کودتا، ترور شخصیتها و رهبران سیاسی، تقلب در انتخابات و... انجام می شود. این برخوردهای غیر مسالمت آمیز علاوه بر این عرصه ها، در برخورد میان حکومت و نیروهای سیاسی مخالف نیز دیده می شود؛ در حالی که در جوامع توسعه یافته و پیشرفته استحکام و تسلط سنت های پارلمانی و دموکراسی تعارضات میان حکومت و مخالفین رابه کانالهای مسالمت آمیز سوق می دهد.

اختناق شدید حاکم بر بسیاری از کشورهای جهان سوم، از ویژگیهای بارز سیاسی این جوامع است. در اکثر این کشورها آنچه بچشم می آید، عدم تحقق و اجرای قانون اساسی و عدم توانایی رژیم های حاکم در اعمال سلطه از طریق قانونی می باشد. عدم کارایی دستگاههای دولتی، وجود رشوه خواری و ارتشاء در تمام سطوح دستگاههای دولتی و... نمایانگر نقاط ضعف و کمبودهای



مسائل اجتماعی نیز نارساییهای بسیار فرا روی کشورهای جهان سوم قرار دارد. وابستگی فرهنگی که در مسیر پیدایش وابستگی اقتصادی و سیاسی بوجود آمده، دوگانگی و شکاف فرهنگی مشابه با دوگانگی و تعارضات اقتصادی و سیاسی بوجود آورده است.

این دوگانگی ها و تعارضات فرهنگی بصورت مانعی بر سر راه حرکت صحیح و سازنده جوامع جهان سوم درآمده است. اگر فرهنگ را به عنوان «مجموعه دستاوردهای معنوی یک قوم و ملت در طول تاریخ آن» در نظر بگیریم (که به این معنی فرهنگ شامل مذهب، آداب و رسوم اجتماعی، سنتها، ادب و هنر و... می شود)، وابستگی فرهنگی را می توان «تبعیت و مقهور شدن یک فرهنگی در برابر فرهنگ بیگانه» تعریف کرد. آنچه در مورد کشورهای جهان سوم به چشم می خورد، این رابطه تبعیت و تحت سلطه بودن فرهنگی می باشد.

بارزترین نمود وابستگی فرهنگی، «از خود بیگانگی فرهنگی» است که به معنی «جدا افتادن و دوری از فرهنگ خودی، و فرهنگ بیگانه را از آن خود دانستن»، می باشد. این پدیده تجلیات گوناگون دارد، که شاید نخستین آنها، تقلید گرایی و الگو برداری رفتاری از فرهنگ بیگانه و بویژه فرهنگ غرب باشد. گستردگی این امر بحثی است که امروزه ما شاهد آنیم که اکثر مردم کشورهای جهان سوم، یکسره به راه انطباق افکار، سلیقه ها، رفتار فردی و اجتماعی و... خود با معیارها و موازین فرهنگی بیگانه افتاده اند.

مصرف زدگی و تبعیت از الگوی مصرفی غربی به تشدید روند فوق منجر شده است و مظاهر این مصرف زدگی را ما در گرایش روزافزون مردم کشورهای جهان سوم به تجملات، راحت طلبی، اسراف و... می بینیم. اما در این میان، آنچه بیش از هر عامل دیگری به این امور دامن می زند، گسترش احساس «بیگانه باوری» و «عدم اعتماد بنفس»، در این جوامع است. بگونه ای که مردم این جوامع، خود را مظهر همه ناتوانیها، نقصانها و معایب دانسته، جوامع پیشرفته غربی و گاه حتی هر عاملی غیر از «خود» را مظهر قدرت مطلق، کامل و ایده آل می پندارند و بنابراین تلاش

دستگاه دولتی است. در زمینه های اقتصادی و فرایندها و تصمیم گیریهای مربوط به آن نیز نقش و دخالت دولت به شدت دیده می شود. در اینحال گاه سرنوشت بخش خصوصی در دست دولت قرار می گیرد و گاه دولت در خدمت منافع گروهی و بعضاً فردی در می آید.

در هر حال آنچه بعنوان پدیده ای مشترک در تمام کشورهای جهان سوم مشاهده می شود، «تمرکز شدید وظایف اقتصادی و سیاسی در دست دولت» است.

در بعد خارجی، بارزترین نکته ای که به چشم می خورد مسئله «وابستگی سیاسی» است. دولتها در اکثر کشورهای جهان سوم با دخالت آشکار یا پنهان قدرتهای بزرگ جهانی مواجه اند. این دخالت ها از طریق مکانیسمهای عمدتاً اقتصادی و تشکیلات نظامی، دیپلماتیک، پلیسی، سنديکایی و... انجام می گیرد. وابستگی ساختاری این کشورها در زمینه اقتصاد، امکان نفوذ و اعمال سلطه سیاسی توسط کشورهای توسعه یافته و امپریالیستی را فراهم می آورد.

شرکتهای خارجی که در داخل این کشورها به فعالیت مشغولند از نفوذ بسیار برخوردارند و نه تنها تحت کنترل دولت قرار ندارند بلکه اغلب این شرکتهایند که از طریق اعمال نفوذ، دولتها را کنترل می کنند.

بنابراین دولت و ساختار سیاسی کشورهای جهان سوم، چه در رابطه با نیروهای خارجی و چه در رابطه با نیروهای داخلی از استقلال محدودی برخوردار است و به عبارت دیگر استقلال دولت در حاکمیت بر قلمرو جغرافیایش بوسیله نیروهای خارجی و داخلی محدود می گردد.

### ج) ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی

شالوده های اجتماعی غیر منطقی و موازینی که بهیچوجه متناسب با نیازهای واقعی اجتماع و مقتضیات توسعه اقتصادی و ترقی عمومی نیست، مانع از آن شده است که از منابع انسانی و اقتصادی استفاده عقلانی و صحیح به عمل آید. این امر از رشد هر نوع تشکیلات اساسی و کارا جلوگیری می کند و این کشورها را با مسایل و مشکلات متعددی روبرو می سازد. در واقع نابسامانیها و معضلات جهان سوم در زمینه های اقتصادی و سیاسی خلاصه نمی شود، بلکه در زمینه

● تنوع رژیمها و سیستمهای حکومتی با گرایشات عمدتاً استبدادی، وجود شالوده های نامتناسب سیاسی، ثبات اندک سیاسی و حکومتی در کشورهای جهان سوم، اختناق شدید، عدم کارایی دستگاههای دولتی؛ نفوذ و دخالت شدید قدرتهای خارجی در دستگاه سیاسی از طریق مکانیسمهای عمدتاً اقتصادی و تشکیلات نظامی، دیپلماتیک و... از مهمترین ویژگیهای سیاسی کشورهای جهان سوم محسوب می شوند.

● وابستگی فرهنگی که در مسیر وابستگی اقتصادی و سیاسی بوجود آمده، فقر شدید، سوء تغذیه، مشکلات آموزشی و بیسوادی گسترده، پایین بودن سطح بهداشت و نرخ بالای مرگ و میر، عدم دسترسی به سر بناهی جهت زندگی، افزایش سریع جمعیت، رشد شکافهای شهر-روستا و فقیر-غنی و... از جمله مسایل و مشکلات اجتماعی و فرهنگی بسیاری است که کشورهای جهان سوم با آنها مواجه می باشند.



رئیس بانک جهانی، شرایط زندگی این مردم چنان بسته و محدود است که با «هیچ تعریفی از شأن و احترام انسانی نمی‌خواند». در اینکه چه تعداد از مردم جهان سوم در فقر و بینوایی بسر می‌برند، آمار دقیقی موجود نیست. سازمان بین‌المللی کار، در اوایل دهه ۱۹۷۰، این تعداد را ۷۰۰ میلیون نفر تخمین زد. برآورد کنونی بانک جهانی، رقم را به ۸۰۰ میلیون می‌رساند.

فقر توده‌ای عمدتاً پدیده‌ای مربوط به نواحی روستایی است. در هند، پاکستان، بنگلادش، اندونزی و کمابیش تمام قاره آفریقا ۷۰ درصد فقر و بینوایی مربوط به نواحی روستایی است. معهدا با رشد روزافزون شهرها و مقتضیات اقتصاد وابسته امروزه شاهد رشد این پدیده در حاشیه شهرهای بزرگ هستیم.

فقر شدید در جهان سوم سبب گردیده است که مردم این کشورها از بهداشت، آموزش، تغذیه، مسکن و... مناسب محروم باشند. مرگ و میر فراوان نوزادان، بیماری‌های واگیردار و مزمن، نقص عضوهای از قبیل کوری، فلج اطفال و... پایین بودن طول عمر و... بیانگر فقدان امکانات بهداشتی لازم در کشورهای جهان سوم است. عدم دسترسی به پزشک، دارو و بیمارستان و درمانگاه، عدم دسترسی به آب آشامیدنی سالم و هزاران کمبود دیگر از مواردی است که بصورت تصویری همگانی در جهان سوم درآمده است. نبود آب سالم و پاکیزه از مهمترین علل پایین بودن سطح بهداشت است. از هر پنج نفر ساکنان نواحی روستایی در جهان سوم، لااقل چهارتن به آبی کمابیش سالم دسترسی ندارند و این امر سبب گردیده که همه ساله بین ۲۰ تا ۲۵ میلیون تن از کودکان کمتر از ۵ سال در کشورهای رو به رشد جان بپارند که بیش از ۱/۳ اینها قربانی اسهال و امراض دیگری می‌شوند که از آلودگی آب سرچشمه می‌گیرند.

براساس برآوردهای یونسکو در سال ۱۹۸۰ در کل جهان ۸۱۴ میلیون افراد بالغ بیسواد وجود داشتند که بیشتر آنها در کشورهای توسعه نیافته جهان زندگی می‌کردند و در طی دو دهه گذشته، ۱۰۰ میلیون نفر بر تعداد بیسوادان جهان افزوده شده است. براساس همین آمار حدود ۲۰۰ میلیون کودک در کشورهای جهان سوم، مدرسه و

آنان، فرهنگ اصیل مردم را مورد هجوم قرار دادند. اینان بعلاوه با تکیه بر زور و فشار در تحمیل برخی مظاهر فرهنگی بیگانه به مردم جامعه، نهایت تلاش را مبذول می‌داشتند. (مثل اقدامات آتاتورک در ترکیه و یا رضاخان در ایران)

(ج) ابزارهای فرهنگی — استعمارگران در پناه سلطه بر مستعمرات و با توجه به موقعیت برتری که بدست آورده بودند به تحقیر و تضعیف فرهنگی این جوامع پرداختند و در کنار آن شروع به تبلیغ و تکریم فرهنگ خود و مظاهر آن نمودند. آنان همچنین به ترویج و اشاعه فساد و بی بند و باری، اعتیاد، فحشا و... در مستعمرات دست زدند که اینها منجر به تخریب اجتماعی و فرهنگی کشورهای تحت سلطه شد.

از نمودهای دیگر وابستگی فرهنگی، می‌توان از وابسته بودن سیستم آموزشی، پدیده «فرار مغزها» و... نام برد که در بحث از آموزش در جهان سوم به آنها خواهیم پرداخت.

پیدایش و رشد شکافهای اجتماعی اساسی همچون شکاف شهر و روستا، فقیر و غنی و... به گسترش مسایلی در رابطه با فقر، آموزش، بهداشت، تغذیه و... منجر شده است، که در اینجا می‌کوشیم بطور اجمالی بر هر یک نظری داشته باشیم.

فقر شدید به همراه خود بدغذایی، بیسودی، مرض، نرخ بالای زاد و ولد و... را به مردم کشورهای جهان سوم تحمیل کرده است. به گفته

دائمی آنها، منطبق شدن با این ایده‌آلها از راه تقلید و تاسی به آنها است.

منشأ پیدایش از خود بیگانگی فرهنگی را نیز باید در عامل خارجی — یا استعمار — جستجو کرد. استعمارگران در بدو ورود خود دریافتند مادامیکه جوامع تحت سلطه متکی بر فرهنگ اصیل خویش باشند، تمام سلطه بر آنها با دشواری بیشتری همراه خواهد بود؛ بنابراین با ابزارهای مختلف به امحای این فرهنگ اصیل و وابسته نمودن آن به خود، همت گماردند. مهمترین این ابزارها عبارت بودند از:

(الف) ابزارهای اقتصادی — بدنبال سلطه استعمارگران، اقتصاد جوامع تحت سلطه نیز تحت سیطره و وابسته گردید. استعمارگران، ضمن غارت و چپاول این کشورها، بازار آنها را نیز در اختیار گرفتند و بدین ترتیب بتدریج الگوی مصرفی را که منافع آنها را تأمین می‌ساخت به مردم مستعمرات تحمیل کردند. این الگوی مصرف حوزه‌های مختلفی از جمله خوراک، پوشاک، نحوه زندگی و... را شامل می‌شد. بدیهی است مصرف زدگی در یک بعد بتدریج به سایر ابعاد نیز تسری می‌یافت و بنابراین «تداعی مصرفها» در روندی شدیداً صمودی، چهره این جوامع را بسیار تغییر داد. به این ترتیب ابزارهای اقتصادی در امر از خود بیگانگی فرهنگی نقشی اساسی ایفا کرد.

(ب) ابزارهای سیاسی — حکومت‌های دست نشانده و وابسته به بیگانه، در راستای خدمت به

امکانات حاضر شدن در محل آموزش را ندارند. ۱۰ کشور توسعه نیافته به تنهایی ۴۲۵ میلیون بیسواد دارند و در ۲۳ کشور فقیرتر جهان سوم بیش از ۷۰ درصد افراد بالغ نمی‌توانند بخوانند و بنویسند و اینها همه در حالی است که در بعضی از کشورهای پیشرفته نرخ بیسوادی ۱ درصد می‌باشد.

بنابراین گزارش بانک جهانی، در مقابل هر دانش آموز متوسطه در کشورهای جهان سوم، چهار دانش آموز متوسطه در کشورهای پیشرفته وجود دارد. براساس همین گزارش در کشورهای توسعه نیافته فقط ۴ درصد از گروه سنی ۲۴-۲۰ سال وارد دانشگاهها می‌شوند؛ در حالیکه در کشورهای پیشرفته این نسبت به ۳۶ درصد می‌رسد.

مسائل مربوط به آموزش عالی و دانشگاهها در کشورهای جهان سوم از دو بعد کمی و کیفی قابل بررسی است. از نظر کمی همانطور که آمار فوق نشان می‌دهد تعداد افرادی که از تحصیلات دانشگاهی برخوردار می‌شوند؛ به نسبت کشورهای پیشرفته، در کشورهای جهان سوم بسیار کمتر است. در ژاپن از هر ۱۰۰ هزار نفر ۲۰۰۶ نفر در دانشگاهها مشغول تحصیل هستند. این تعداد در بلغارستان ۱۱۸۵ نفر است؛ در حالیکه در ترکیه ۸۶۳ و در ایران فقط ۴۰۹ نفر می‌باشد. اینها همه در حالیست که می‌توان به جرأت ادعا نمود که برخی از کشورهای جهان سوم عملاً از سیستم آموزش عالی محرومند و تحصیلات دانشگاهی تنها در حد یک عنوان وجود دارد.

به لحاظ کیفی، آموزشی که دانشجویان می‌بینند در اکثر موارد بی ارتباط با نیازهای واقعی جامعه و عمدتاً در رابطه با نیازهای اقتصاد وابسته می‌باشد؛ و گاه حتی هیچ کاربردی برای آموزشی که دیده‌اند وجود ندارد.

در زمینه عدم تطابق آموزشها و نیروهای متخصص تربیت شده با نیازهای جامعه، به عنوان مثال شاهد هستیم که در بسیاری از کشورهای جهان سوم، علیرغم نیاز مبرم به پزشک، مهندس و...، تعداد دانشجویان علوم انسانی چندین برابر تعداد دانشجویان علوم طبیعی یا فنی می‌باشد. از کل فارغ التحصیلان دانشگاههای این کشورها نیز تنها درصد اندکی جذب فعالیتهای تحقیقی و پژوهشی می‌شوند.

«فرار مغزها یا به عبارتی «انتقال تکنولوژی بصورت معکوس» نیز از مشکلات مهمی است که

فراروی کشورهای جهان سوم قرار دارد و روند آن نیز دائماً در حال تشدید است. از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۶، هر ساله ۴۰۰۰ متخصص به آمریکا مهاجرت کرده‌اند. در طی ۱۵ سال بعد از سالهای فوق‌الذکر، این رقم به سالانه ۱۳۰۰۰ نفر یعنی بیش از ۳ برابر رسیده است.

براساس برآورد «کنفرانس ملل متحد برای توسعه و تجارت» مشارکت تکنولوژی یک متخصصینی که به سه کشور آمریکا، کانادا و انگلستان رفته‌اند، طی سالهای ۷۲-۱۹۶۰، بیش از ۵۱ میلیارد دلار برای این کشورها ارزش داشته است. این سه کشور در همین مدت ۴۶ میلیارد دلار به کشورهای توسعه نیافته کمک کرده‌اند که در مقایسه می‌بینیم «فرار مغزها» علاوه بر زیانهای جبران ناپذیر دراز مدت، برای کشورهای توسعه نیافته حدود ۵ میلیارد دلار ضرر در برداشته است.

**● وابستگی اقتصادی به این معناست که «تصمیم گیری برای فعالیتهای اقتصادی در داخل این کشورها انجام نمی‌گیرد و مرکز تصمیم گیری، خارج از اقتصاد این کشورهاست». به عبارت دیگر، برنامه ریزی و تصمیم گیری در مورد اقتصاد داخلی متأثر از مقتضیات و نیازهای اقتصاد مسلط جهانی و امپریالیسم است.**

سوء تغذیه و گرسنگی نیز از سایر مشکلاتی است که سایه هولناک خود را بر سر بخشهای گسترده‌ای از جهان سوم فرو افکنده است. امروزه بیش از ۵۰۰ میلیون نفر در گرسنگی بسر می‌برند که تقریباً همه آنها جهان سومی‌اند. بموجب گزارشات سازمان جهانی خواربار و کشاورزی (FAO) در سال ۱۹۷۵، ۲۲ درصد از جمعیت آفریقا، ۲۷ درصد از جمعیت خاور دور، ۱۳ درصد آمریکای لاتین و ۱۱ درصد در خاور نزدیک از سوء تغذیه و گرسنگی در رنج بودند. در واقع گرسنگی و کمبود غذا جزء لاینفک زندگی بیش از ۱/۵ مردم جهان می‌باشد. براساس همین آمار، هر ساله چهل میلیون نفر که نصف آنان کودک می‌باشند، جان خود را بر اثر گرسنگی و سوء تغذیه از دست می‌دهند.

مصرف سرانه کالری در کشورهای پیشرفته بطور متوسط روزانه در حدود ۳۴۰۰ کالری است. این رقم در مورد برخی کشورهای فقیر به ۲۰۰۰ کالری می‌رسد. در سال ۱۹۷۹ میزان کالری مصرفی سرانه در کشورهای افریقایی ۷ درصد کمتر از حداقل لازم برای ادامه حیات بوده است، که در فقیرترین کشورها این کمبود بر ۱۷ درصد بالغ می‌شود. نهایتاً اینکه در اواسط دهه ۱۹۷۰ غذای مصرفی سرانه در کشورهای پیشرفته بیش از ۳/۲ برابر کشورهای توسعه نیافته بوده است.

در سال ۱۹۷۵ جمعیت جهان مرز ۴ میلیارد را پشت سر گذارد. در سال ۲۰۰۰ جهان حدود ۶/۵ میلیارد نفر را در خود جای خواهد داد که در آن زمان آسیا به استثنای ژاپن ۳/۶ میلیارد جمعیت خواهد داشت. بنابراین ۵۶ درصد از کل مردم گیتی در این قاره خواهند زیست. در اینحال جمعیت کشورهای رشد یافته که در سال ۱۹۲۰ برابر ۳۶/۲ درصد جمعیت جهان بود، در سال ۲۰۰۰ فقط ۲۲/۵ درصد خواهد بود. به این ترتیب در سال ۲۰۰۰، از هر چهار نفر مردم جهان سه نفر در مناطقی خواهند زیست که امروز دچار فقر و رشد نیافتگی است. مهمترین دلیل چنین رشد جمعیتی، بالا بودن نرخ آن در کشورهای جهان سوم است. در حالیکه نیجریه از نرخ رشد جمعیتی بیش از ۳/۳ درصد برخوردار است، این نرخ رشد در کشورهای پیشرفته کمتر از ۱ درصد است که گاه مانند آلمان غربی حتی منفی نیز می‌باشد (۰/۲- درصد).

افزایش سریع جمعیت، رشد شهرنشینی، عدم توانایی روستا در حفظ جمعیت خود و مهاجرت بی رویه به شهرها، فقر گسترده و... سبب گردیده‌اند که مردم کشورهای جهان سوم علاوه بر سایر مسایل با مشکل مسکن نیز روبرو باشند. امروزه جهان سوم در حاشیه شهرهای بزرگ خود و در سایر جاها، شاهد میلیونها انسانی است که از داشتن ساده‌ترین نوع مسکن و سر پناه محروم‌اند و ناچار به حلبی آبادها، حصار آبادها و بیغوله‌هایی اینچنین رو آورده‌اند. طبیعی است که اینان از هر گونه امکانات رفاهی و انسانی نیز محروم می‌باشند.

به هر حال مسایل و مشکلات اجتماعی و فرهنگی جوامع جهان سوم بسیار است که در این مختصر مجال پرداختن به همه آنها نمی‌باشد.